

رسالة فضل التصوّف علی المذاهب

تألیف ابو عبدالله محمد بن خفیف (ابن خفیف)

به کوشش فاطمه علاقه
با همکاری کاظم برگ نیسی

مقدمه مصحح

یکی از مشایخ پرآوازه‌ای که در پی عصر حلاج و شبلی نامش قلمرو عرفان یک دوره را تسخیر کرد شیخ کبیر بود. وی ابو عبدالله محمد بن خفیف بن اسفکشاذ الضبی بود که ابن خفیف و محمد بن خفیف هم خوانده می‌شد. وی تنها فرزند مردی از لشکریان عمرو لیث و بانویی از بزرگان کرامیه ملقب به امّ محمد بود. سرگذشت ابن خفیف چون دیگر بزرگان این زمینه در هاله‌ای از ابهام و افسانه نهفته است. به طوری که شاید نتوان ابرهای اوهام و تصوّرات و یا حتی غلوهای دوستان را که عموماً چهره واقعی بزرگان را کم‌رنگ می‌کند در مورد او کنار زد و شایستگی‌ها و بایستگی‌های وجودی او را آن چنان که سزاوار اوست در معرض دیدها نهاد.

آنچه جلوه بارزی از زندگی او را می‌نمایاند بی‌تردید زهد بی‌اندازه و تسلیم بی‌چون و چرای او در برابر خالق است. کلیه متون عرفانی که در باب او مطلبی آورده‌اند به این نکته هر چند کوتاه اشارتی دارند.

ابن خفیف تصوف را چنان با زهد و توجه به حدیث و قرآن کریم آمیخته بود که کوشش برای بازشناسی جنبه‌های زهد و یا عرفان او از یکدیگر کاری عبث می‌نماید. نظری از او درباره تصوف چنین است: «به زبان شریعت، تصوف آن است که باطن دها از کدورت پاک کند و خوی نیک با خلق پیش گیرد و متابعت رسول (ص) به همه چیز بنماید و معلوم به خود راه ندهد و اما به زبان حقیقت آن است که از صفات بشری به در روند و به خالق آسمان و زمین مستغنی گردند، و به زبان حق، تصوف آن است که از صفات بشری از ایشان نیست گرداند و به صفات خود مزین گرداند.» (طرائق ۲/۲۲۵)

«ابن خفیف در علوم متداول زمان از محضر استادان بنام عصر خود بهره گرفت. استادان او در عرفان از دیار گوناگون من جمله بغداد و فارس بودند. با بزرگانی چون ابو محمد رومی، ابن عطا، محمد جریری، مؤمل جصاص و دیگران حشر و نشر داشت و با آنان در مورد عرفان و خصوصیات آن به بحث و تبادل افکار می‌پرداخت. در حدیث نیز از محضر محدثانی چون عبدالله شاردانی و جعفر ارزکانی... استفاده کرد.» (سیره، ۹۳؛ دایرةالمعارف بزرگ، ذیل «ابن خفیف»)

ضمناً ملاقات او با حلاج را در شامگاه واپسین عمر حلاج نباید دیداری ساده به حساب آورد.

(قزوینی، ۱۴۱؛ سبکی ۱۵۲/۲؛ اخبار الحلاج، ۹۲)

سفرهایی نیز به او منسوب می‌دارند که در قبول آن باید تأمل کرد. مانند سفری به هند که ابن بطوطه آن را به شیخ نسبت می‌دهد و مؤلف جوامع الحکایات به ابراهیم خواص و حلیة الاولیاء آن را به ابو عبدالله قلانسی نسبت می‌دهد. (رحله، ۲۱۳؛ بحر در کوزه، ۳۹۴)

این تردید در مورد خرقة او نیز وجود دارد. بر اساس مأخذی نخستین خرقة را از مادرش دریافت داشت. (فردوس المرشدیه، ۱۷) و بنا به گفته‌های دیگر خرقة او نسبتش به رسول الله (ص) می‌رسد. (طرائق، ۳۳۰؛ عبهر العاشقین، ۵۰)

«ابن خفیف بنیان‌گذار مذهب خفیفیه در تصوف است و قاعده مذهب عرفانی او غیبت در حضور است که مراد حضور دل است به صورتی که دلالت یقین حکم غیبی برای او چون حکم عینی گردد.» (جستجو در تصوف، ۲۱۴)

آثار بسیاری به این بزرگوار نسبت می‌دهند که اکثر آنها جز دو سه اثر از بین رفته است. یکی از نوشته‌های وی (که گمان می‌رفت اثری از آن باقی نمانده است) «رسالة فضل التصوف علی المذاهب» است، که نسخه خطی منحصر به فرد آن جزء آثاری است که در کتابخانه خانقاه احمدیه شیراز، در مجموعه‌ای از آثار خطی تصوف مربوط به قرون چهارم و پنجم، موجود است. آثار گردآوری شده در

این مجموعه عمدتاً از ابو منصور اصفهانی است، که به دست کاتبی ناشناس در قرن هشتم استنساخ شده است. این نسخه با شماره ۸۷ جزء مجموعه آثار خطی خانقاه احمدیه نگهداری می‌شود. (معارف، دوره ششم، ش ۳، آذر - اسفند ۱۳۶۸، ص ۲۹)

«رساله فضل التصوف علی المذاهب» از میان صفحه‌های ۱۰۵ و ۱۰۶ مجموعه جدا شده و به صورت مستقل نگهداری می‌شود. این رساله در اختیار مرحوم محسن حالی مشهور به عماد الفقرا بوده که آن را به فارسی برگردان کرده است. (یغما، سال هجدهم، ش ۵، ص ۲۵۱؛ معارف، دوره پنجم، ش ۳/۳)

از این مجموعه میکرو فیلمی تهیه شده است که با شماره ۲۹۱۹ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. در این میکرو فیلم نیز «رساله فضل التصوف علی المذاهب» موجود نیست. (تحقیقات اسلامی، سال ۲، ش ۱ و ۲، ص ۱۰۱)

نسخه خطی این رساله را جناب آقای عظیمی، که مسئول کتابخانه مذکورند، با لطفی که صرفاً از ایشان انتظار می‌رفت، در اختیار این جانب قرار دادند. این اثر بسیار کهن است، به طوری که برخی قسمتهای آن با کوششهای فراوان به درستی قابل خواندن نبود. از این رو امکان لغزشها و اشتباهاتی در این اثر می‌رود که با وجود بارها مراجعه و یادداشت کردن و پی‌گیری فراوان نمی‌توان انتظار داشت که کلیه مطالب درج شده بی‌کم و کاست همان نکته اشاره شده در متن اصلی باشد. زیرا گذشت ایام بر آن اثر نفیس و پاک شدن برخی از کلمات و ناخوانا بودن بعضی از واژه‌های متن امکان لغزش را فراهم می‌آورد. اما سعی بر آن بوده است که تا آنجا که ممکن است این اشتباهات با مراجعه به مآخذی در این زمینه مرتفع گردد.

نام این اثر نخستین بار در کتاب جنید شیرازی آمده است که ترجمه‌ای است از کتاب شرح حال ابن خفیف نوشته دیلمی، شاگرد شیخ کبیر؛ اصل آن اثر که عربی بوده از بین رفته است و ترجمه آن که همان کتاب جنید شیرازی است فعلاً در دست است. (شذالازار، ۲۲۴)

نام این اثر در مآخذ دیگری نیز چون دایرة المعارف اسلام، جستجو در تصوف ایران، سیره ابن خفیف ذکر شده است که آمدن نام این رساله ذیل آثار ابن خفیف خود دلیلی بر صحت انتساب آن به شیخ کبیر است.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و بِهِ الثَّقَاتُ

كتابٌ فِيهِ فَضْلُ التَّصَوُّفِ عَلَى سَائِرِ الْمَذَاهِبِ مِمَّا صَنَّفَهُ الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَفِيفٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ.

قال: الحمد لله المنفرد باسمائه السنيّة قبل وجود البريّة والمُظْهِر في كلامه ما هو مُسْتَحَقُّ من صفاته النَّاشِر فَضْلِهِ عَلَى مَنْ اعْتَصَمَ بِفَضْلِهِ وَالدَّاعِي لِلْمُعْرَضِينَ عَنْهُ بِمَا أَسْبَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ سِتْرِهِ اللَّطِيفِ بِالْعُصَاةِ حِينَ لَمْ يُعَافِصْهُمْ بَعْدَايِهِ وَأَمَهَلْهُمُ إِلَى وَقْتِ لِقَائِهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى آدَمَ بَدِيعِ فِطْرَتِهِ وَلِسَانِ قُدْرَتِهِ وَامَامِ مَلَائِكَتِهِ وَعَلَى مُحَمَّدٍ صَاحِبِ لُؤَاءِ حَمْدِهِ وَالْمَأْدُونِ فِي الْقِيَامَةِ بِسُجْدَتِهِ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ مِنْ أَنْسَابِهِ وَعَلَى جَمِيعِ الْمُهَاجِرِينَ وَأَنْصَارِهِ وَعَلَى أُمَّتِهِ فِي جَمِيعِ أَمْصَارِهِ.

أما بعد فأتى طالعتُ أوصافَ أهلِ المذاهبِ من القائلينَ بالسُّنَّةِ وَالمُتَّبِعِينَ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْأُمَّمِ فَرَأَيْتُهُمْ عَلَى طَبَقَاتٍ مُخْتَلِفَاتٍ فَهَمَّ فِي الْأَصْلِ عَلَى أَوْجِهٍ ثَلَاثَ فِطَائِفَةٍ مُوسُومِينَ يَطْلُبُ الْحَدِيثَ وَحَفْظَهَا وَدِرَاسَتَهَا وَمَنْعَ التَّحْرِيفِ مِنْ قَوْمِ ضَلَالٍ عَنْهَا.

و الثَّانِيَةُ فَهَمَّ الْمَوْسُومِينَ بِالتَّفَقُّهِ فِيهَا وَمَرَاعَاتِ أَظْهَارِ حِلَالِهَا مِنْ حَرَامِهَا وَأَظْهَارِ الْخَاصِّ وَالْعَامِّ فِيهَا وَرَأَيْتُ الْمُتَّصِفَةَ مَنَازِلِينَ لَهَا وَاجِدِينَ وَالفِرْقَ بِاجْمَعِهِمْ تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ. فِيمَا انْتَحَلُوهُ وَقَصَدُوهُ فَرَأَيْتُ الصُّوفِيَّةَ إِذَا كَانُوا صَادِقِينَ وَعَلَى حَقَائِقِ الْعِلْمِ مَنَازِلِينَ وَبِأَوْصَافِهِ آخِذِينَ فَهَمَّ أَعْلَى الْقَوْمِ وَأَسْنَاهُمْ مَنَزَلَةٌ لِأَنَّ الْمَدْحَ خَرَجَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ وَمِنْ رَسُولِهِ وَ

ذلك ان اهل الحديث و الفقه فهم مخبرين عن رسول الله صلى الله عليه و سلم اوصافه و الفقهاء مثل هؤلاء يظهرون عن اوصاف العبوية و ما ورد من الرسول صلى الله عليه و سلم كيفية افعاله و احواله و الفقهاء مخبرين عن صحة الاحوال و فسادها و كيفية حقائقها و الزيادة و النقصان في ذلك. ورايت الصوفية منازلين لها و معارفين للدخول في تلك الافعال و هم المعروفين بذلك.

فاول اوصاف الصوفية معرفة اسمائه و صفاته و معرفة اوصاف النفوس و دواعيها و معرفة دواعي الغدو و مكائدها و معرفة الدنيا و اسبابها و كيفية الخروج منها و التجافي عنها مع ما ألزموا نفوسهم من عظيم المجاهدات و شديد المكابدات و صعوبة الرياضات و ما بذلوا من نفوسهم لله بصحة الاجتهاد مما كان هؤلاء الفرق عنها ذاهبين و لذلك غير فاعلين و عن منازلها خارجين حتى نقل في الدواوين صفاتهم و سطرورا في الكتب افعالهم فيما تحملوا من العبادة و ابدلوا من المال و الخروج عنها حتى خرجوا الى نعت الورعين و اوصاف الزاهدين و نعت المنبيين و هم المعروفين في كتب العلماء الربانيين حتى نطق بفضلهم النبي صلى الله عليه و سلم و اخبر عن و صفتهم جملة و متفرقة.

فاول الفصل

من صفاتهم ان رسول الله صلى الله عليه و سلم تلا قوله «افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه» فقيل: يا رسول الله ما هذا الشرح؟ فقال: نور يقذف في القلب. فقيل: و هل لذلك من علامة و امارة؟ فقال: التجافي عن دار الغرور و الانابة الى دار الخلود و الاستعداد للموت قبل نزول الموت. فاطهر صلى الله عليه و سلم انه و صفهم بانوار هدايته الذي قال

عزَّ وجلَّ «و من لم يجعل اللهُ له نوراً فما له من نور» ثمَّ اخبر أنَّ شواهدُ تلك الانوار اذا بدت البس القلوب التجافي عن الدنيا واسبابها و فارقوا كلَّ ما شغلهم عن الله و رفضوا ما في ايديهم و انفردوا بالواحد القهار فكانَ اذا خرج فيهم من ظهور آثار ذلك عارف بينهم و كشف عن صفته حتى خاطب صلى الله عليه و سلم رجلاً من الانصار يُقال له حارثة بن مالك رضى الله عنه فقال: كيف اصبحت؟ فقال: مؤمناً حقاً. فاستنطقه صلى الله عليه و سلم و استكشف عن دعواه و عن حقيقة حاله فاول ما اخبر ان قال: عزفت نفسي عن الدنيا. و هذه كلمة تامَّة في اخراج الرغبة سرّاً و علانية ثمَّ اردفه ببذل المجهود بعد الخروج من الدنيا. فقال: فاسهرت ليلي و اظلماتُ نهاري. و ذلك غاية بلوغ العبادة فيما بذل من نفسه ثمَّ اخبر عما افاده الله لمن كان بهذه الاحوال موصوفةً اذا حضر عن مشاهدة القلوب بتحقيق علم اليقين بفناء كل شاغله و كل ساتر عن الله تعالى و هذا من اوائل اوصاف الصوفية استعمال الزهد و ترك الدنيا و بذل الارواح لالتماس مرضاه الجبار و كان هذه الحالة منهم لما انشروحت الصدور بانوار الغيوب طالعوا الدنيا و مقدارها و استشفروا عن العلم بمقدارها ان الكل لا يزن عند الله جناح بعوضة فمعرفة بهم بذلك اراهم الى ذلك.

وفصل آخر

لما سمعوا يقول في صفة الدنيا و سمعوا رسوله صلى الله عليه و سلم يقول مثل ذلك لما قال «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ» الآية [سوره آل عمران، آيه ١٤] و بقوله «أَمَّا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ هُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ» الآية [سورة حديد، آيه ٢٠] و سمعوه يقول «فلاتغرنكم الحياة الدنيا و لا يغرنكم بالله الغرور» [سورة فاطر، آيه ٥] و سمعوه يقول «ان الله لم ينظر الى الدنيا منذ

خلقها بُغْضاً لها» و يقول «الدنيا ملعونة ملعون^٣ ما فيها الا ما كان من ذكر الله» و قد تقدّم القول منه في مقدار ما اذن الحق منها من سدّ الجوع و ستر العورة و بيت يواريه من الحرّ و البرد، ثُمَّ يصفُ عليه صلوة و السلام اذا كان القوم بنعت الآدمية و نعت الانسيّة على اوائل الاشياء قبل ظهور اسماء الاحوال فيهم فيقول لو أنّ لابن آدم و ادياً من مال لا يتبغى اليه. ثانياً و لو كان له ثانياً لا يتبغى اليه. ثالثاً و لا يملأ جوف بن آدم الا التراب و يتوب الله على من تاب. ثُمَّ اخبر صلى الله عليه و سلّم ان «لكل امة فتنة و فتنة امتي المال». فعرف الصوفية وجوه الفتنة الداخلة على الدين في اخذها و ان اضلّ ما هلك الامم ممن كان قبلنا لما مالوا الى الدنيا و اخذوها فالقى الله بينهم العداوة و البغضاء كما قال عمر رضى الله عنه سمعت النبي صلى الله عليه و سلّم ما فتح الله الدنيا على احد الا التقي بينهم العداوة و البغضاء. ففهم الصوفية عن رسول الله صلى الله عليه و سلّم خطابه فعملوا في ترك ما يولد عليهم الفتنة فاعرضوا عن المال و قنعوا بالبلغة و سدّ الجوع خوفاً من الوقوع فيها و تعلقوا بقوله صلى الله عليه و سلّم اذا سللت كلب الجوع برغيّف و كوز من ماء القرات فعلى الدنيا الدبار. فلما سمعوه عليه الصلوة و السلام يصف الدنيا بالدبار و مرةً باللعن و مرةً بالبغض من الله لها و مرةً بمقدارها و لانها لا ترن جناح بعوضة خافوا ان يتعلقوا بها فنصحهم اللعنة التي قال صلى الله عليه و سلّم انها ملعونة ملعون^٤ ما فيها الا ما كان لله منها خالصاً و ان من احبها فقد استحق من الله ما هو اهلُه عقوبةً منه له و ان مواد الرحمة عنه مرتفعة و الفوائد عنه محجوبة و البعد و اعراض الحق غير مأمون^٥. قصدوا الى ما خذ لهم مما رواه عثمان بن عفان رضى الله عنه عن النبي صلى الله عليه و سلّم انه قال ليس لاحد في هذا المال حق الا ما يستر الرجل عورته اويسد جوعته او بيت يواريه من القرّ و الحرّ. فعلمت الصوفية اسقاط المحظورات و

٣. در اصل: نه

٤. در اصل: ملعونة

٥. در اصل: مأمونة

فناء الحظوظ والتعلق بالحقوق و اقاموا لله على المحدودات التي نصب لهم صلى الله عليه وسلم فزَّهوا قلوبهم و نفوسهم عن موافقتها و عن الاشتغال بها فنظروا اليها بالعين التي وصفها رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الكل لا تزن عند الله جناح بعوضة فالبعض الذي يريد هذا الطالب كم يكون مقدارها. كذلك يقول صلى الله عليه وسلم من اخذ من الدنيا فوق ما يكفيه اخذ جيفة و هو لا يشعر. ففقهت الصوفية عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اخبر عن اوصاف الدنيا و اسبابها فاجابوه و استعملوه.

فصل آخر

و قد كان صلى الله عليه وسلم [يعلم] ان طائفة سيجيويه^٧ و يأخذوا عن منهاجه فيقول دعوا الدنيا لاهلها ثلاثاً من اخذ من الدنيا فوق ما يكفيه اخذ جيفة و هو لا يشعر. فكرهوا اهل الله ان ينسبوا الى الدنيا بعد ان كانوا منسوين الى الله. كما يقول صلى الله عليه وسلم تعس عبد الدينار و عبد الدرهم. و عبد الخميصة. فخافوا السقوط من عينه و التصوف بغيره فيخاف على امته فيوصيهم بالتحذير و الزجر و التهديد فيقول ان هذا المال خضرة حلوة و ان الله مستخلفكم فيها فناظر كيف تعملون الا فاتقوا النار و اتقوا النساء. فاسرعت الصوفية الى قبول قوله عند ما عرفهم انها خضرة حلوة فعملوا في حلاوة مناجاته و اسقاط حلاوة الدنيا و ذكرها و ازالوا الرغبة و تركوا الاهتمام لتصفوا قلوبهم و يستوعبوا ذكره كما قال صلى الله عليه وسلم روحوا قلوبكم يعني بالذكر اذ كان قلب ثبت فيه حلاوة ما ابغض الله ثم يوجد لله فيها حال و لا مقدار. و انما عملوا في صفاء القلب بعد ما اخبر صلى الله عليه وسلم عن الدنيا و مقدارها اذ قال ان الله لا ينظر الى صوركم و لا الى لباسكم و

٧. در اصل: سنجيويه

٦. در حاشيه آمده است.

لِكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَاَعْمَالِكُمْ. فَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ لَمَّا لَمْ يَنْظُرْ إِلَى الدُّنْيَا مِنْذُ خَلَقَهَا كَانَ قَلْبٌ عَاكِفَةٌ عَلَى لِدَاذَةِ الدُّنْيَا وَلِدَاتِهَا أُخْرَى أَنْ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهَا فَحَلُّوا مَحَلَّ نَظَرِ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ فِيهَا مِنَ الدُّنْيَا الْمَلْعُونَةَ فَعَلِمُوا فِي إِزَالَتِهَا وَاسْقَاطِهَا وَوَجُودِ مَحَبَّتِهَا صِيَانَةَ لِذِكْرِهِ وَحُرْمَةَ لِنَظَرِهِ عَزَّ وَجَلَّ.

فصل آخر

اعلم اني بدأت ذكر النبي صلى الله عليه وسلم و اظهار اوصافه ان قوله موافق لفعله وان القوم اتبعوا رسوله صلى الله عليه وسلم لما سمعوه يقول «ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله [سورة آل عمران، آية ٣١] فقال «في وصفه لست من الدنيا وليست مني انما بعثت انا و الساعة نستبق» مخاطبة لعمر رضى الله عنه لما راي رسول الله صلى الله عليه وسلم مضطجعا على حصير قد اثر بجنبه فقال عمر الا اذنتني حتى كنت ابسط لك شيئا يقيق من الارض فاستوى صلى الله عليه وسلم وكان متكئا او في هذا انت يابن الخطاب بعد اولئك قوم عجلت لهم طيباتهم في حياتهم الدنيا وهى وشيكة الانقطاع وفعذل صلى الله عليه وسلم عمر رضى الله عنه انه قد ازال عنه الدنيا و اسبابها بقوله او في هذا انت يا بن الخطاب بعد اذ لم تشهدني اني لست من الدنيا وليست الدنيا مني فتريد ان تبسط لى ماقد حملني الحق عنها و أفردني به فاستفداه عمر رضى الله عنه من وصفه ما كان في غفلة عنها. و هذا الاحوال لا يوجد الا في الصوفية و يقول صلى الله عليه وسلم فيما يصف نفسه الدنيا متاع و ليس من متاع الدنيا افضل من المرأة الصالحة ثم يقول ما اصبنا من دنياكم الانساءكم هذه.

فَاخْبِرْ عَنِ زُهْدِهِ وَقَلَّةِ مَتَاعِ الدُّنْيَا عِنْدَهُ فَمَنْ اَوْصَافَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

ذنباً بعد هذا القول فقد بآء بغضبٍ من الله ورسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في امر النساءِ مدفوع اليها ومعلق عليه الاحكام اقتداءً للامة به فيقول حَبَّبَ الَى من دنياكم النساء والطيبَ وَجَعَلَ قُرَّةَ عَيْنِي فِي الصلوة. هذا مع ما كان يَلْحَقُهُ من الجوع الشديد و ترك الاسباب و يقول انس رضى الله عنه كان النبي صلى الله عليه وسلم الا يدخر لنفسه شيئاً لغد و يزجر بلا لا عن شىءٍ اذخره فقال اما تخشى أن يفور دخانا من جهنم انفق بلا لا و لا تخش من ذى العرش اقلالا. و هل يوجد هذه الحاله الا عند الصوفية.

وَفَصْلٌ آخِرٌ

قال ابو طلحة دخلت على ام سليم رضى الله عنها فقلتُ اعندك شىءٌ فأتى رأيتُ رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرئ اصحاب الصفةِ سورة النساء و قد رَبطَ على بطنه حجراً من الجوع. فقصدت الصوفية الى اختيار الجوع مع سدة الوصال و ترك الشهوات و الاعراض عن الدار بما فيها عن الاختيار اتباعاً له و اقتداءً له. فخرجوا بتجريد الزهد على اوصافه باستعمال القناعة. كذلك روى انس رضى الله عنه أن فاطمة رضى الله عنها جاءت بكسرة خبز الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما هذه الكسرة قالت قرص خبزته فلم تطب نفسى حتى اتيتك بهذه قال اما انه اول طعام دخل فم ابيك منذ ثلثة ايام. فلذلك اختار الصوفية الكسرة و لبس الحرقة و الجلوس فى الزوايا و مراعاة وصفه و الاخذ بمنهجه و استعمال التقلل و ترك التسلل كما قالت عايشة اهدى الينا ابو بكر رضى الله عنه رجل شاة فقمتم انا و رسول الله صلى الله عليه وسلم نقتطعها فى الظلمة.

قال: قلت لها اما كان عندكم سراجٌ قالت لو كان عندنا ما نجعل فيه اكلنا. فاخذت الصوفية على منهاجه و سلكوا سبيله و فارقوا الاهل و الاوطان لله على اتباعه.

فصل آخر

وأما طالعت بعض صفات النبي صلى الله عليه وسلم على ان القوم بنوا اوصافهم على صفاته وقصدوا اخلاقه و منهجه إن كانوا اهل السنة والاتباع على الحقيقة دون الدارسين لاوصافه والجامعين الافعاله وأما ذكر وصفيه عليه والسلام والصلوة لاطهار تخصيص الصوفية وما أفردهم الله عز وجل وأفردهم الرسول صلى الله عليه وسلم من اوصافهم و افعالهم من ذلك قوله عز وجل لنبي صلى الله عليه وسلم «و اصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه» [سورة كهف، آية ٢٨]. وكانوا فقراء مساكين صبروا مع رسول الله على تحمل البلاء فيا اخبارهم من القديم وليسه الصبر و ارادة النظر الى وجه الله الكريم وقد قال صلى الله عليه وسلم تحفة المؤمن في الدنيا الفقر وقال رجل يا رسول الله انى احببك. قال فاستعد للفقر تجفافاً فان الفقر اسرع الى من يحبني من السيل الى معانده فاخبر صلى الله عليه وسلم ان عوض من احب رسول الله صلى الله عليه وسلم في الدنيا الفقر و قلة الشيء. و قال كعب بن عجرة اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فزايته متغير اللون. فقلت بابي انت و امي اراك متغير اللون. قال ما دخل جوفي ما يدخل جوف حران كبد منذ ثلث. قال فذهبت فاذا يهودى سقى ابلاه فسقيت له كل دلو بتمر. ثم اتيت النبي صلى الله عليه وسلم فقال من اين لك يا كعب فاخبرته قال تحبني يا كعب قلت بابي و امي من احب اذا لم احبك قال فان الفقر اسرع الى من يحبني من السيل الى معانده و انه سيصيبك بلاء فاعد للفقر تجفافاً. الاترى كيف خص من احبه و جعله عوضاً عاجلياً قبل الاجل ان افرد بالفقر الذي كان عليه الصلوة والسلام يسأل الله ان يحشره في زمرة المساكين و على هذا كان دعاء النبي صلى الله عليه وسلم من آمن بك و شهد انى رسولك فحبب اليه لقاءك و سهل عليه ضلك و اقلل له من الدنيا و ذكر سيد قال قال

رسولُ الله صلى الله عليه وسلم لانا في فتنه السَّراءِ اخوفَ عليكم من فتنه الضَّراءِ الا انكم قد ابتليتم بفتنة الضَّراءِ فصبرتم و الدنيا خضرة حلوة. فقد اخبر انه يخاف عليهم فتنه السَّراءِ عند اقبال الدنيا فلا يصبروا عنها كما امر النبي صلى الله عليه وسلم، اني اخاف عليكم ان يفتح عليكم فارس و الروم فيتنافسوا و لايزيغنكم ان زغتم الا هي. فاخبرهم ان القوم يخافون للفقير و الشدة و ان الدنيا اذا اقبلت لا يؤمن عليهم^٨ ان يدخلوها حتى يستلب قلوبهم و عقولهم الملعع و بالجزع و هل قامت الصوفية الا في هذه الاحوال السيئة و الفقر العائل غيرهم.

و فصل آخر

ان عبد الله روى عن النبي صلى الله عليه وسلم في وصف الفقراء المتخفين قال كنا عند النبي صلى الله عليه وسلم اذ طلعت الشمس فقال يا تبنى يوم القيامة اناس نورهم كضوء الشمس قال ابوبكر نحن منهم. قال لا و فيكم خير كثير لكنهم فقراء المهاجرين الذين يبقاهم المكاره يموت احدهم و حاجته في صدره يحشرون من اقطار الارض. الاترى كيف تناول له الصديق الاكبر. و روى عنه صلى الله عليه وسلم و وصف القوم حتى صار آخر الذي لا غاية في الفقر و راءه و هو النهاية طلبا لتلك المنزلة و الرفعة و كذلك الفاروق في آخر امره على منهاج صاحبه فهل حصل هذا الوصف الا للصوفية الذين هم في اقطار الارض. و ذكر فضالة قال كان اصحاب الصفة حتى تحر رجال من قيامهم لما بهم من الجهد و كانوا اصحاب الصفة حتى يقول الاعراب هولاء مجانين فلما قضى الصلوة انصرف اليهم فيقول لو تعلمون ما لكم عند الله لأجبيتم ان تزدادوا فاقة. فقد وصفهم فضالة ان الذي بهم من الجهد اذاهم.

الى السَّقُوطِ فَلَمَّا صَلَّى عَرَفَهُمْ أَنَّ هُنَاكَ عِلْمٌ يَزِيدُ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْجُهْدِ وَالْعَرَىٰ وَ الْجُوعِ لِيُنَبِّهَ الْقَوْمَ عَلَىٰ مَا هُنَا لَكَ مِنَ الْأَحْوَالِ الْعَالِيَةِ وَأَنَّ لَيْسَ الَّذِي هُمْ عَلَيْهِ هُوَ النَّهَائِيَّةُ لِأَنَّ وِرَاءَهُ مَا هُوَ أَعْلَىٰ مِمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِمَّا لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ إِذَا مَا عِنْدَ اللَّهِ بِالْحَدِّ وَالنَّهَائِيَّةُ فَهَلْ حَصَلَ هَذِهِ الْأَحْوَالُ إِلَّا لِلصُّوفِيَّةِ. ذَكَرَ أَبُو ذَرٍّ فَقَالَ سَأَلَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ وَسَلَّمَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ قَرِيشٍ فَقَالَ هَلْ تَعْرِفُ فَلَانًا قَالَ قُلْتُ نَعَمْ. قَالَ: فَكَيْفَ تَرَاهُ؟ قُلْتُ إِذَا سَأَلَ أُعْطِيَ وَإِذَا حَضَرَ ادْخَلَ. ثُمَّ سَأَلَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الصَّفَةِ فَقَالَ: فَهَلْ تَعْرِفُ فَلَانًا قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ فَكَيْفَ تَرَاهُ. قَالَ: قُلْتُ رَجُلٌ مُسْكِينٌ مِنْ أَهْلِ الْمَسْجِدِ. قَالَ هُوَ خَيْرٌ مِنْ طَلَّاعِ الْأَرْضِ مِنْ مِثْلِ الْآخِرِ. أَلَا تَرَىٰ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَيْفَ عَرَفَهُ الرَّجُلُ ثُمَّ عَرَفَهُ فَكَانَ الْفَقِيرُ أَنَّهُ أَفْضَلُ مِنْ طَلَّاعِ الْأَرْضِ مِنْ مِثْلِهِ وَإِنَّ الْأَوَّلَ كَانَ لَهُ الْجَاهُ وَالْمَقْدَارُ مَا إِذَا سَأَلَ أُعْطِيَ وَإِذَا حَضَرَ ادْخَلَ وَ أَكْرَمُ ثُمَّ سَأَلَهُ عَنْ مَنْ لَمْ يَمْدَحْهُ لَهُ كَمَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَشْعَثَ أَغْبَرَ ذُو طَمْرِينَ لَا يُؤْبَهُ لَهُ وَ أَنَّهُ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ مِلءِ الْأَرْضِ بِمَنْ هُوَ بِغَيْرِ صِفَتِهِ وَ هَلْ تَوْجَدُ هَذِهِ الْحَالَةَ إِلَّا هَؤُلَاءِ الْفُقَرَاءُ مِنَ الصُّوفِيَّةِ وَ عَلَىٰ هَذَا الْحَالَةِ كَانَتْ أَقْوَالُهُ.

قال ابو ذر: قال: رسول الله صلى الله عليه وسلم انظر افضل من في المسجد فنظرت فاذا رجل عليه حلة ثم قال انظر اوضع من في المسجد فنظرت فاذا رجل على اخلاق له فقال هذا خير من ملء الارض من هذا عند الله يوم القيمة فامر ابو ذر ان يكون الرفيع عنده من هو فاذا هو صاحب الحلة والوضع صاحب الخلقان فعرفه مقدار الخلق على من قد بقى عليه من صفات زينة فاخرة حلته و على هذا احرى خطابه في تفضيل الضعفاء والفقراء فقال سعد: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله ينصر هذه الامة بضعفائها بدعواتهم و صلواتهم و اخلاصهم فافرد الضعفاء باعمال العبودية وسلم لهم الاخلاص الذي قد عجز عنه الكبار لانهم القوم الذين تعلقوا بعلوم الصدق و الاخلاص و فيهم يظهر و بهم عرف عند خاصهم و عامهم حتى عرفوا في الآفاق بالاخلاص.

و فصل آخر

أنه قال جلستُ الى عصابة من ضعفاء المهاجرين و ان نعصم يستتر من بعض من العرى و قارى يقرأ عليهم اذ جاء رسولُ الله صلى الله عليه وسلم فقام علينا فقال ابشروا يا معاشر صعاليك المهاجرين بالتور التام يوم القيمة تدخلون الجنة يوم القيمة قبل الاغنياء بنصف يوم و ذلك خمس مائة عام و ذلك لما شاهد هُم على تلك الصفة من العرى و فناء كل سبب قابلهم بما يتقوى على حمل تلك الحالة كما رواه معوية قال ارسل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم لا كتب له فاحتبست عليه فلما فرغ من كتابه ارسل الى المسجد فقال أنظروا من تم قال فرجع الرسول فقال ثم اصحاب الصفة سليمان و ابوذر و صهيب و ابوهريره فخرج اليهم نبى الله صلى الله عليه وسلم و خرجت معه فقال انطلق الناس الى حوائجهم و بقيتم تفيضون فى ذكر الله أبشروا فوالذى نفسى بيده ان الله ليباهى الآن بكم ملائكته. فهل وجد من احد من الصحابة مثل هذه المنزلة و الرفة بان الله يباهى بهم الملائكة فلذلك قصد القوم الى العكوف فى المساجد و الرباطات و البرارى و الفقار و الاودية و الآكام و يحبوا الظلام بذكره و يراعوا ليلهم لتحرى مسرته و اظلموا نهارهم لليوم الذى لهم عنده على منهاج من تقدمهم من اصحابهم حين خرجوا من الديارات و التجارات و الصناعات و تركوا البضاعات و هم على احوالهم يراعوا فقرهم و يضربهم الحر و البرد و ينعوا نفوسهم عن التطلع الى الرفاهيات مع اصحاب الاعبية و المرقعات على ما رواه ابن عمر رضى الله عنه قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم و عنده ابوبكر الصديق رضى الله عنه و عليه عباة قد خلها على صدره بخلال فنزل جبريل عليه السلام فأقرأه من الله السلام ثم قال يا رسول الله ما لى ارى ابابكر فى عباة قد خلها على صدره فقال يا جبريل انفق ماله على قبل الفتح قال فأقرئه من

٩. در اصل: يدخلون

١٠. در اصل: على

١١. در اصل: فاقرأه

الله السّلام و قل له يقول ربك عزّ و جلّ اراض عنيّ في فقرك ام ساخط فالتفت النبيّ صلى الله عليه وسلّم و قال هذا جبريل يقرئك عن الله السّلام و يقول اراض عنيّ في فقرك ام ساخط فبكى ابوبكر فقال على ربّي اسخط انا عن ربّي راض انا عن ربّي راض. و هذا البكاء من ابي بكر لما يُقدّر تلك المنزلة على تلك المقابلة و كان بكاؤه شكراً لما هو اهله و تلك الحالة هل تلبس بها غير الصوفية فهل عرف ذلك فهم قديماً و حديثاً.

وفصل آخر

و هو حاله مصعب بن عمير رضی الله عنه اقبل و عليه طمرة لا يكاد يواريه و النبيّ صلى الله عليه وسلّم جالسٌ و معه نفر من اصحابه فلما راوه نكسوا ليس عندهم ما يعطونه ما يتوارى به قال فأنتى عليه خيراً قال فسلم. فقال رسول الله صلى الله عليه وسلّم لقد رأيتُه عند ابويه و ما فتى من فتیان قريش عند ابويه مثله يكرمانه و يُنعمانه فخرج من ذلك ابتغاء مرضاة الله و نصره رسوله اما انكم لو تعلمون ما اعلم لاستراحت انفسكم^{١٢} منها اما انه لا ياتي عليكم الا هكذا^{١٣} حتى تفتحوا فارس و الروم فيعدوا احدكم في حلة و يروح في حلة و يغدا عليكم بقصعة و يراخ بأخرى و تسترون بيوتكم كما تستر الكعبة فأيهم اليوم خير. فاخبر صلى الله عليه وسلّم حذاه على الخروج ابتغاء مرضاة الله و نصره رسوله صلى الله عليه وسلّم و جعل ذلك سنةً و حقيقةً لكل من ابتغى مرضاة الله فذلك حقيقة لولاية الله. و هو نعت الصديق رضی الله عنه و على اثره خرج مصعب بن عمير. ثم اعلمهم ان الذي يعلم صلى الله عليه وسلّم من ترك الدنيا و زينتها و الخروج منها يلبسه الراحة و الروح اذ كان ذلك قد اراحة من تعب الطلب و شدة الحرص و ان المتحققين بثواب

١٢. در اصل: هكذی

١٣. در اصل: انفسكم

الله التاركين لها و مفارقتة لها من المتلبسين بخيروا عن الرّوح و الرّاحة فهل توجد هذه الاحوال و الاخبار عن وجود الرّوح الا في الصّوفية كل ذلك دالّة من صفاتهم على فناء الحظوظ و مفارقة ما للنفوس من لذاذتها كما رواه طلحة ان رجلاً قال يا رسول الله خرّ بطوننا التمر قال فصعد المنبر فخطب فقال صلى الله عليه وسلّم و الله لو وجدت خبزاً و لحماً لاطعمتكم ثم قال اما انكم توشكون اوتدركون او من ادرك ذلك منكم ان يراح عليكم بالجفان و تلبسون مثل استار الكعبة و انما اراد الجفان اللّحم و لم يذكر صلى الله عليه وسلّم الوان الطيبات من المأكولات و المشروبات و مثل استار الكعبة من الثياب الديباج و الحرير المذهبة و الالوان الشتى كل ذلك يدل على التّرك و التّجافى كما روى ابوسعيد انجدانى.

قال: بينا رسول الله صلى الله عليه وسلّم يخطب ان قال انّ مما اتخوف عليكم اذا فتحت زهرات الدنيا فتتنافسوا كما يتنافس من كان قبلكم و يهلككم كما اهلكهم. فانه صلى الله عليه وسلّم في كل مشهد ينبه الامة على ترك الدنيا و زهراتها و ان التنافس هلاك لهم و لمن قبلهم و لمن بعدهم فهل قبل هذه الوصايا و التحذير الا الصوفية حين انقبضوا عنها و تجافوا عن زهرتها و رضوا باليسير منها خوفاً من الوقوع فيها. كان صلى الله عليه وسلّم يحذّرهم و يزجرهم و يرغبهم في الآخرة و يزهدهم في الفان بالباقي.

وفصل آخر

و هو انه صلى الله عليه وسلّم لم يخش الفقراء درجات المنفقين بنيتاتهم و سواهم في احوالهم و روى ابوكبشة الانصارى قال: قال صلى الله عليه وسلّم مثل هذه الامة مثل اربعة نفر رجل اتاه الله مالاً و علماً فهو ينفق ماله بعلمه و رجل اتاه الله علماً و لم يؤته مالاً فقال لو اتانى مثل ما اتى فلاناً عملت فيها عمل فلان فهما في الاجر سواء و ذكر الحديث. و تلك لصحة

تياتهم وجميل مقاصدهم ولذلك يقول صلى الله عليه وسلم نية المؤمن خير من عمله، حتى قال فيما رواه ابوهريرة أنه قال صلى الله عليه وسلم سبق درهم مائة الف قال يا رسول الله كيف سبق درهم مائة الف قال رجل له مال كثير أخرج من عرضها مائة الف فتصدق به ورجل له درهمان^{١٤} فأخرج أحدهما^{١٥} فتصدق به وهذا أحد فضائل الفقراء والزاهدين إذ قد جهلت الصحابة كيفية ذلك أنه كائن تعجباً حتى عرفهم صلى الله عليه وسلم تفضلاً من الله على المُقِلين ان لا يسبقهم الكثيرين ثم أنه صلى الله عليه وسلم سأل اصحابه فقال أيُّ الناس خير فقال بعضهم مؤمنٌ غنيٌّ مُعْطٍ^{١٦} حق نفسه وما له فقال النبي صلى الله عليه وسلم نعم الرجل وليس بذلكم خير الناس مؤمنٌ فقيرٌ يعطى جهده. فَفَضَّلَ الْفَقِيرَ إِذَا بَدَلَ جُهْدَهُ. وقدمه على المنفق المعطى للحقوق على التمام والكمال فأفرد الفقير وخصه بأعلى الاحوال واسنى الدرجات فكان صلى الله عليه وسلم لمعرفة بما عرفه من رفعة الفقراء والمساكين يسأل الله عزّ وجلّ فيقول اللهم احبني فقيراً و توفني فقيراً واحشرنى في زمرة الفقراء يوم القيمة فسأل الله الى تمام حاله و مرتبته و نبوته تلك الحالة و المنزلته حتى ظهر عليه آثاره اذ قال جبرئيل اسأل الله عزّ وجل فيعرض عليك مفاتيح خزائن الارض فقال اجوع ثلاثاً و اشبع يوماً فاذا جعت تضرعت و اذا شبت حمدت و كان صلى الله عليه وسلم يحتار ذلك و نذير الله لانه سمع الله في حال مخاطبته له تعليمه الايمان قال صلى الله عليه وسلم رأيت ربي في احسن صورة الى ان قال قل يا محمد اللهم انى اسئلك فعل الخيرات و ترك المنكرات و حب المساكين و ان تغفرلى و ترحمنى و اذا اردت بقوم فتنة فاقبضنى اليك غير مفتون. فلما رأى صلى الله عليه وسلم ان الله قد خصهم في مشهد القلوب و ما علم الله من حب المساكين في جملة ما علمه سأل الله ان يكون في تلك الحالة السنية اللاتقة بنبوته و

على منهاج القوم الذين خَصَّهم الله من انبيائه يَمُنُّ كانوا على تلك الحال مع نبوتهم اذ لم يوجد في الانبياء لهم مع الحق أنس و بسط لسان الآ من كان بالعدو و الزهد موصوفاً و باحوال الأملاك في القرب منعوتاً مثل موسى عليه السلام كان بالفقر قائماً و كان يأوى حيث ما ادرك من بيوت بني اسرائيل. فروى ابن عمر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما عرج بي الى السماء سمعتُ تدمراً فقلتُ يا جبريل من هذا قال هذا موسى يتذمر على الله قلت بم ذاك قال عَرَفَ ذلك منه فاحتمله. هذالك المسيح عليه السلام ليس له مأوى و لا قرأز يأكل من قلوب الشجر و يشرب^{١٧} من ماء القراح و نقل اوصاف هؤلاء في دواوين المنقطعين الى الله و لم يذكر لبراهيم و لالسليمان و لاليوسف عليهم السلام مع جلالتهم و رفعتهم عند الله و هل خَرَجَ على منهاجهم الا الصوفية و هل اخبروا عن احوالهم غيرهم.

وفصل آخر

و هو ما ابداه من شرف ما فاض فضلهم على اهل المملكة على القوم و رائداهم فرواه ابن عمر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لكل امر مفتاح و مفتاح الجنة حب الفقراء و المساكين الصبر قلت بم ذلك قال لانهم جلساء الله يوم القيمة. فاشهد أيها العاقل اللبيب و العالم الارب علم ذلك لان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة فبذلوا اموالهم و انفسهم طلباً للجنة و جعل حب الفقراء و المساكين في مساواة المال و النفس عَوْضاً لمحبتهم و غاية نعيم الجنة النظر الى الله عز و علا و مجالسته فوصفهم باعلى النعم من المجالسة و اعطاء الجنة ثواباً للمحبين لهم فهل وجد الا للصوفية المهديين ثم لم يبخص

الحق حظهم من الجنة مع المجالسة الى أن خصهم مع هؤلاء و أفردهم بوقت لم يشاركهم احد فراه عبد الله بن عمرو وعن ابيه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: هل تدرؤن اول من دخل الجنة من خلق الله قالوا الله و رسوله أعلم. قال اول من يدخل الجنة الفقراء المهاجرين الذين تسد بهم الثغور و تُتقى بهم المكاره، يموت احدهم و حاجته^{١٨} في صدره لا يستطيع لها قضاء.

وفصل آخر

ما اخبر صلى الله عليه وسلم عن الحق فيما خصهم بمحبته و اجرى عليهم آثار ذلك ان قال اذا احب الله عبداً حماه الدنيا كما يظل احدكم يحمى سقيميه. فأخبر أنه ابتداء بهم بمحبته تفضلاً و امتناناً و منع الدنيا عنهم تكرماً و احساناً حتى ظهرت آثارهم في القيمة و تعين فخصهم عند الامة فاعطاها كراماً و نوه اذ كآرهم تفضلاً فراه سعيد بن عامر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يجيء فقراء المؤمنين يزفون كما تزف الحمام فيقال لهم قفوا للحساب فيقولون ما تركنا شيئاً تحاسبونا عليه. فيقول الله صدق عبادي فيدخلون الجنة قبل الناس بسبعين عاماً فهل صح هذه المخاطبة منهم في تلك العرصات الا هؤلاء الفقراء و هل يتجزأ احد ان ينطق بذلك غيرهم و كفاهم من الله ان يقول الله صدقوا عبادي فصدقهم الله في دعواهم و صدقهم في فقرهم فاین اهل المذاهب من هذه الوقفة و المقامات العالية حتى قال ابوهريرة قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ملوك الجنة كل اشعث اغبر ذو طمرين اذا استاذنوا على الامر لم يؤذن لهم و ان خطبوا الناس لم ينكحوا.

و اذا قالوا لم ينصت لهم حاجة احدهم ليتلجلج في صدرهم لو قسم نور احدهم على اهل

الارض لوسعتهم فهل اعطا الله الملوكية في الجنة الالهولاء و هل علم ان في الآخر من يوطا هذه التسمية الا لهم ثم انه صلى الله عليه وسلم وصف القوم بحالة هم المغابين بها والمعروفين بذلك وقال صلى الله عليه وسلم يدخل الجنة سبعين الفاً بغير حساب فقال منهم فقال هم الذين لا يسترقون ولا يكتنون ولا يتطيرون و على بهم يتوكلون. فهل عرف صحة التوكل و الاكتفاء بالله و الخروج عن موافقة الاسباب اعتياداً على الله في غيرهم و هم الذين يراعون احكام الله فيما سبق من الخير و الشر و الاسقام و الامراض ان ما قدر و كائن لا محالة فمن اعلمهم لذلك ازال عنهم التعلق بالاسباب لنظرهم الى المسبب.

وفصل آخر

ما عرف صلى الله عليه وسلم من صفة من آثر الدنيا على الآخرة ان قال صلى الله عليه وسلم من آثر الدنيا على الآخرة ابتلاه الله بثلاث هم لا تفارق قلبه ابداً و فقر لا يستغنى ابداً و حرص لا يشبع ابداً حتى قال صلى الله عليه وسلم هؤلاء تعس عبدالدينار و تعس عبدالدرهم و عبدالنطبعة تعس و انتكس و اذا شيك فلا انتعش ان اعطى رضى و ان منع سخط طوبى لعبد او قال لرجل اخذ بعنان فرسه في سبيل الله اشعث رأسه مغبر ان كانت الساقه كان في الساقه و ان كانت الحراسة كان في الحراسة^{١٩} طوبى له ثم طوبى له. فسمع هؤلاء الطائفة فعملوا في اسقاط العلائق و الاسباب الموانع و افردوا الهمة لله وحده و ذلك لا يحصل الا لمن اخرج حظه من الدنيا من المأكولات و الملبوسات و المنكوحات و الاروقة و الديارات و جمع للاكثار الى ان بلغوا الى قوله صلى الله عليه وسلم انما عبدانقطع الى ضمنت السموات و الارض رزقه و كنت له من وراء كل تاجر.

١٩. در اصل: كانت الحراسة

و قال صلى الله عليه وسلم مَنْ جَعَلَ هَمَّهُ فِي اللَّهِ هَمًّا وَاحِدًا جَعَلَ اللَّهُ لَهُ فِي كُلِّ هَمٍّ فَرْجًا
و من كل ضيق مخرجاً و اتته الدنيا و هي راغمة و من شئت عليه همة شئت الله عليه ضيعته
و جعل الفقر بين عينيه و لم يأت من الدنيا الا ما كتب له ثم لم يبال الله في اى وادي اهلكه
فنحن الذين نقفوا آثار قراء المهاجرين و طلبنا صفاتهم لمصادفة رضى رب العالمين و قلنا
بالايتار على اوصاف الانصار من المتقين و المختارين للجوع على صفة النبيين و الجائعين
اكباداً طلباً لمنهج الصديقين و العارين ابداناً طلباً لآثار المهذبين و زهدنا في الدنيا شوقاً
الى رب العالمين و تركنا الشهوات لتتقدم الاولين و الآخرين و تلبسنا له بالمحبة على صفات
المشتاقين و لبسنا الاعبية اقتداءً بالمنفقين و لبسنا المرقعات اتباعاً لسراخ اهل الجنة
من المؤمنين و اسهرنا الليل لمناجاة الله العظيم و عاملنا الله على صفات اهل التحقيق و توكلنا
عليه اكتفاءً برب العالمين و لبسنا ثوب الولاية على نعت الراضين و جاهدنا العدو جهاد
الاکبر بسلاح المتقين و اخلصنا له العبادة طلباً لمرضاته و شوقاً الى لقائه و طمعاً للنظر
الى وجهه المشرق النير الذى اشرقت السموات لتوره فهلّموا معاشر الاخوان الى ميدان
اهل الولاية و المعاملين من اهل الارادة و المتبعين لآثار الرسالة و القائمين على اوصاف
الحقيقة و الداعين الى الله بلسان المعرفة و المخبرين عن الله بقول الموعظة و المثين عليه
بحقايق الولاية.

وفصل آخر

إعلم و قفك الله ان كل فرقة اذا هاج بهم الارادة و غارفيهم الخوف و الرهبة انجازوا^{٢٠} البنا و
طلبوا آثارنا و قصدوا احوالنا و تعلقوا باخلاقنا و رجعوا الى الله بنا و جعلوا ذلك الاحوال

التَّاجِي هُمْ مِنَ اللَّهِ وَالْفَائِزُ لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَتَعَلَّقُوا بِبَعْضِ صِفَاتِنَا وَاتَّبِعُوا أَوْصَافِنَا وَاخْذُوا عَلَيَّ مِنْهَا جَنًّا وَظَهَرُوا حَقَائِقَنَا وَتَسْرَبَلُوا بِثَوْبِ أَعْمَالِنَا وَجَعَلُوا تِلْكَ الْأَوْقَاتَ ذُرَيْعَةً لِي طَلِبِ مَرْضَاتِهِ وَالنَّجَاةِ مِنْ عَذَابِهِ.

وفصل آخر

واعلم إن كل من لم يجالسنا في ابتدائه ولم يخدمنا في حال مقاصده ولم يُراعِ أوقاته في طول خدمته لنا فليس له قدم ولقد حضرت عند أبي العباس بن سريج امام الدنيا وحضر هناك فقهاء شيراز من فقهاء الشافعية والمالكية والحنفية واصحاب الحديث للمشايخ الجلَّة مثل أبي علي الشعري واصحابه فلما فرغ من المجلس قام البحراني وقال مسئلة ايها القاضي. فقال هاتها. فقال متى يهش الراعي غنمه بعصاء الرعاية عن مراتع الهلكة. فاجابه في البديهة فقال اذا علم ان عليه رقيب. ثم قال يا شيخ هذا علم شريف وله مجلس خاص وقد كنا نحضر عند ابي القاسم الجنيد وابن محمدرويم وبتجارا معهم واذ اسبب فخرج القوم فصار الصوفية مقدار وذكر بقية الحديث وحضر الحكيمي في الجامع وحضر الفقهاء مثل ابن حمدان بن عمر وابو الحسين الكسا وابن قيراط وحضرت عندهم فجرى للصوفية ذكر فقال ما صرنا من الناس الا بجالستهم وما تعلمنا الا منهم واني لاتاسف على ما فاتني منهم او كما قال وهذا ابو عبدالله بن المبارك كان سنته موزعة على اربعة اصناف صنف في التجارة اربعة اشهر و اربعة اشهر في الغزو و اربعة اشهر في الحج فترك ذلك كلها و بقي سنتين يتعبدا فلما مات رايته في المنام فقلت يا ابا عبد الرحمن ما فعل الله بك فقال لو لا السنتين لكنت فكل من ذكر من اهل الحديث و اهل الفقه فانما ذكر بعد ان كان اخذ بعض صفاتنا و راعى منازلته احوالنا و قصد ماخذنا و تعلق ببعض صفاتنا و تلبس بافعالنا و هل ظهرت الايات و

المعجزات الآلنا ولمن اخذَ باحوالنا وهل كان طى الارض والمشى على الماء والاستتار عن الخلق اذا شاؤا الا فينا واعلم انه ما انقطع عنا الا فانه رجع الى الرخصة فى طلب الدنيا و عجز عن القيام معنا وعرف مقدار اوقاته الفائت له مع الله عز وجل وهو داخل فى قوله لكل عامل شره ولكل شره فترة فمن كانت فترة الى سنتى نجا والا فقد هلك فوصفهم بالهلاكي الامن اغتصم بالسنة ولم يتعد الى بدعة او دخول الى الدنيا على الشره.

وفصل آخر

وهو ما اخبر صلى الله عليه وسلم عن صفاتهم وكشف عن احوالهم فقال خيار عباد الله الاخفاء الاتقياء الذين اذا غابوا لم يفتقدوا واذا حضروا لم يعرفوا قلوبهم مفاتيح الدجى لو قسم نورهم على اهل الارض لوسعهم. ولقد بدأت بذكر بعض اوصافهم وما عرفوا به من جميل عباداتهم وشدة مجاهداتهم وما قد خصوا بها من جميع العباد. فقد روى قال كنت مع المغنم بن سليمان فى السفينة فقلت له رحمك الله كيف كان عبادة ابيك فقال لى المغنم: وما سؤالك عن ذلك؟ قلت لعل الله ينفعنى بها. فقال صلى ابى صلوة الصبح بوضوء عشاء الآخر اربعين سنة قال ثم وليت عنه فقال لى: اتعرف مذهب ابى فى النوم؟ قال قلت لا. قال كان مذهب ابى فى النوم انه اذا خالط النوم قلبه اعاد الوضوء فلم يحتلج النوم بقلبه اربعين سنة. روى عبدالرحمن المقرئ قال كان ابراهيم بن ادهم رحمة الله عليه على بعض جبال مكة يحدث اصحابه فقال ان رجلا من اولياء الله قال للجبل زل فزال. قال فتحرک الجبل من تحته. قال فضربه رجله ثم قال اسكن فانما ضربت مثلاً لاصحابى وهذا رجل لم تختلف امته محمد صلى الله عليه وسلم فى زهده وورعه وخروجه عن املاكه على وصف الصوفية و روى ابن شبيب قال كنت مع ابراهيم بن ادهم فى طريق مكة فاذا بسبع قد ظهر للناس فدنا

منه ابراهيم فعرك اذنه و ركله برجله و قال تنح عن الطريق فتولى وله زئير فقلت يا ابا اسحاق نوهت بنا قال اسكت فلولا الشهرة ما حمل زادنا الى مكة سواه. وهذه الاحوال و الكرامات لا يوجد الا في هؤلاء المنسوبين الى التصوف دون غيرهم لانهم القوم الذين تحملوا من العبودية في مرضاة الله ما عجزت الامة عن مثل حالهم. روى الثورى عن الاعمش قال:

قال ابراهيم التيمى ربما يأتى على الشهر و الاربعين لا آكل الا ابا ربما اشرب شربة. قال الثورى فقلت للاعمش اصدقته في ذلك فقال ويحك والله لو قال نزلت البارحة من السماء لصدقته ويحك يا سفيان هو ابراهيم التيمى و ذكر الثورى قال بت عند الحجاج بن فرافصة ثلاث عشر ليلة فما رايتُه اكل و لا شرب و لانام و هذه الاحوال لا توجد الا في الصوفية المنسوبين الى التقوى و الزهد و العبادة. و حدثنى ابو محمد عبدالله بن الفضل قال حدثنى ابو عبدالله القاضى المحاملى قال قال لى ابى كان عندنا ببغداد. رجل من هؤلاء التجار صديقاً لى و كان كثيراً مما اسمعه يقق في الصوفية. قال فرايتُه بعد ذلك بصحتهم و انفق عليهم جميع ملكه. قال: فقلت له اليس كنت تبغضهم قال فقال لى ليس الامر على ما توهمت. قلت له كيف؟ قال صليت الجمعة و خرجت فرأيت بشرين الحارث الحافى يخرج من المسجد مسرعاً قال: فقلت في نفسى انظروا الى هذا الرجل الموصوف بالزهد ليس يستقر في المسجد. قال فتركت حاجتى فقلت انظر الى اين يذهب قال فتبعته. قال فرايتُه يقدم الى الخباز و اشترى بدرهم خبزاً لما قال: قلت انظر الى هذا الرجل اشترى خبزاً لما. قال فتقدم الى الشواء و اعطاه درهماً فاخذ الشواء قال فزادنى عليه غيظاً قال: و تقدم الى الحلاوى فاشترى فالزوج بدرهم قال. فقلت في نفسى و الله لا تنف عليه حتى يجلس و يأكل قال فخرج الى الصحراء و انا اقول يريد الحضرة و الماء. قال فما زال يمشى الى العصر و انا خلفه قال فدخل

قرية وفي القرية مسجد وفيه رجل مريض قال فجلس عند رأسه وجعل يلقيمه قال فقمْتُ
لأنظر الى القرية قال فبقيت ساعة ثم رجعت فقلت للعليل اين بشر قال رجع الى بغداد قلت
وكم بيني وبين بغداد. قال اربعين فراسخ قال: قلت ان الله وانا اليه راجعون ايش عملتُ
بنفسي وليس معي ما اكثرئ ولا اقوى على المشي. قال اجلس الى ان يرجع قال فجلستُ
الى الجمعة القابل قال فجاء بشر في ذلك الوقت ومعهُ شيء يأكل المريض قال فلما فرغ قال
له العليل يا ابا نصر هذا رجلٌ صحبتك من بغداد وبقي عندي منذ الجمعة فردّه الى موضعه
فنظر الى كالمغضب وقال لم صحبتني قال قلت اخطأت قال قم فامش. فمشيت معه الى قرب
المغرب قال فلما قربنا قال اين محلّتك ببغداد قلت في موضع كذا قال اذهب ولا تعد. قال
فتبت الى الله وصحبتهُم فانا على ذلك او كما قال وكان صحته هذه الاحوال ظاهرة في بشر
بن الحارث وشاهده موجود وحواله متحققة.

ذكر محمد بن الهيثم قال كنت ادخل على أخت بشر في صغرى واقضى لهم حوائج
فاعطتني يوماً كُبة من غزل قالت بع هذا الكُبة واشتر خبزاً وسمكا ففعلت. قال فدخل بشر
والخبز والسمك موضوع فقال بشر ما هذا قالت الطعام رايت أُمي وأمك في المنام. فقالت
إن اردت فرحى وادخالك السرور على فبيعي من غزلك واشترى خبزاً وسمكاً فإن
اخوك يشتهيها. قال فلما ذكرت أُمي وأمه بكوا وقال رحمها الله تغتم لي حياً وميتاً. قالت فقال
بشر انا لا اشتيه منذ خمس وعشرين سنة ما كان الله يراني أن أرجع في شيء تركته لله ثم قال
ورايت بشر متغير اللون فقلت له مالك متغير اللون قال سلامة قلت نشدتك بالله قال انا
منذ اربعين يوماً أكل الطين في الصحراء لما ليس يصفوا الى الاكل في بغداد فقد تغير على بطني
وانا لذلك متغير اللون او كما قال وليس يستنكرهم ذاك اذا كانوا امناء الدين و رعاة
وصف المتقين.

وكانت اخت بشر قصدتُ احمد بن حنبل فقالت مسئلةً اَنَا قَوْمٌ نَغْزَلُ بِاللَّيْلِ وَمَعَاشِنَا فِيهَا وَرَبِّمَا تَمْرُبْنَا مَشَاعِيلَ عَلِي بْنِ طَاهِرٍ وَلَا بَغْدَادَ وَنَحْنُ عَلَى السُّطُوحِ فَنَغْزَلُ فِي ضَوْءِهَا طَاقَاتُ فَنَحْلُهُ أَمْ نَحْرَمُهُ فَقَالَ لَهَا مَنْ أَنْتِ قَالَتْ اِخْتِ بَشْرُ وَقَالَ آه يَا آلَ بَشْرٍ لَا عِدْمَتَكُمْ لِزَالِ السَّمْعِ الْوَرَعِ الصَّادِقِ مِنْ قَبْلِكُمْ لَا تَغْزَلِي. وَذَكَرَ يَوْسُفُ بْنُ إِسْبَاطَ قَالَ سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ آدَمَ يَقُولُ بَيْنَا أَنَا فِي فَلَاتٍ مِنَ الْأَرْضِ إِذْ ذَكَرْتُ فِيهَا فَنَادَانِي.

حَجَرٌ أَقْلِبْنِي تَعْتَبِرُ. فَقَلْبَتُهُ فَإِذَا هُوَ مَكْتُوبٌ يَا بَنَ آدَمَ أَنْتَ لَمْ تَعْمَلْ فِيهَا تَعْلَمُ كَيْفَ تَطْلُبُ عِلْمَ مَا لَمْ تَعْلَمْ. وَقَدْ أَخْبَرَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ صِفَةِ الْقَوْمِ يُقَالُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ اغْبِطْ أَوْلِيَاءِي عِنْدِي مَوْمِنٌ خَفِيفُ الْحَاجَةِ ذَوْحِظٌ مِنْ صَلَاةِ اللَّيْلِ أَحْسَنَ عِبَادَةِ رَبِّهِ فِي السَّرِّ وَكَانَ غَايِضًا فِي النَّاسِ لَا يَشَارُ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ قَلَّتْ تَرَاتِهِ ثُمَّ عَجَلَتْ مِنْيْتُهُ فَقَلَّتْ بَوَاكِيهِ فَهَلْ تَوْجَدُ هَذِهِ الصِّفَاتُ إِلَّا لِلصُّوفِيَّةِ وَهَلْ خَرَجَ هَذِهِ الْأَعْمَالُ وَالْأَفْعَالُ السَّنِيَّةُ وَالْآيَاتُ الْكَرِيمَةُ إِلَّا لِهَؤُلَاءِ الَّذِينَ جَعَلَ اللَّهُ الْوَرَعَ سَجِيَّتَهُمْ وَالزَّهْدَ مَطِيَّتَهُمْ وَالتَّوَكَّلَ عَلَيْهِ مَعْتَمِدًا وَبِالرِّضَا مَنَاحَهُمْ وَعَلَى الْيَقِينِ مَعَامَلَتَهُمْ وَعَلَى الْإِخْفَاءِ وَالْكَتْمَانِ مُعَوَّلُهُمْ وَبِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ نَهْمَتُهُمْ وَبِالسَّنَنِ وَالتَّوَافُلِ مَأْخُذَهُمْ وَعَلَى النَّصِيحَةِ لَلَّهِ طُوبِيَّتَهُمْ وَبِالْإِيثَارِ وَالْعَطَايَا أَرَادَتُهُمْ وَمِنَ الدُّنْيَا وَاهْلِهَا فَرَارَتُهُمْ وَمِنْ إِبْنَاءِ الدُّنْيَا مَهْرَبَهُمْ وَبِالْإِسْتِنْسَانِ عَامَةً أَوْقَاتَهُمْ وَبِطَوْلِ الْمَنَاجَاتِ رَاحَتَهُمْ وَبِاللَّهِ اسْتِغْنَائَتَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ افْتِقَارَهُمْ وَاللَّهُ سَائِقُهُمْ وَدَلِيلُهُمْ.

حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيِّبِ الْوَاسِطِيُّ، حَدَّثَنَا أَبُو حَاتِمٍ الرَّازِيُّ حَدَّثَنَا أَبُو بَشْرِ الْمَصْرِيُّ، حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ شَيْبَةَ الْعَبْدِيُّ قَالَ رَأَيْتُ حَبِيبًا أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَارَسِيُّ فَصَلَّى كُلَّ يَوْمٍ أَلْفَ رَكْعَةً وَحَدَّثَنَا أَبُو الطَّيِّبِ النَّعَمُ بْنُ أَحْمَدِ الْوَاسِطِيُّ حَدَّثَنَا أَبُو حَاتِمٍ الرَّازِيُّ حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ الْعَسْقَلَانِيُّ حَدَّثَنَا حَمْرَةَ عَنِ الْبَيْرَسِيِّ بْنِ يَحْيَى قَالَ كَانَ حَبِيبُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَارَسِيُّ بِالْبَصْرَةِ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ وَيُرَى بِعَرَفَةَ يَوْمَ عَرَفَةَ وَاعْلَمْ وَفَقَّكَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ أَذِنَ لِأَهْلِ الْمَعَامِلَةِ مِنَ

المتحققين عن الكشف عن نعت وجودهم و الاخبار عن بعض صفاتهم و ما استسر الحق اليهم في طول مقامهم و ماتناجوه في طول ليلهم و نهارهم و كيف يسرع الحق الى اجابتهم لعل المنكر انه في معزل من ا خيارهم.

و روى محمد بن منصور قال حدثني ابو عمر قال بينا فتح الموصلي في طريق لا يظن ان خلفه احد فسمعتة يقول الهى الى متى ترددنى في طرقها اما ان للحبيب ان يلتقى حبيبه فما عاش الا لجمعة او نحو ذلك حتى مات. قال و سالت معا قبا بن عمران فقلت اكان فتح فقيها فقال لى من فقهه ترك الدنيا. و يقال اصابه اسهال قال و كانت امرأة تقوم بخدمته قالت فقال صليت المغرب و قلت اسرع صلوتى و اذهب اليه فلعله يحتاج الى الطشت قال فدخل عليه شاب ابيض و جلس عنده الى نصف الليل. قالت المرأة و انا جائية و ذاهبة مغمومة من اجل بطنه فلما كان نصف الليل خرج فبادرت الدخول عليه فقلت من هذا الرجل اطال و كنت اغتم لك فضحك و قال رأيته قلت نعم. قال انت امرأة سالحة هذا الخضر جاءنى مسلما فاخبرنى انى ميت ليلة الجمعة انا احضر جنازتك فى المقبرة الفلانية قال فمات ليلة الجمعة فدفناه فى تلك المقبرة و كسر كذا و كذا سريرا و دفن بعد العشاء الآخرة و كان قد رفع بعد الظهر رحمة الله عليه فاعلم ذلك. ثم ذكر احمد بن بشر قال قال فتح الموصلي رحمة الله عليه لو نظرت الى الدنيا نظرة شهوة لقلت عيني. و ذكر الجنيد قال قلت لافى دار تلقى ان فتى كاتى غريبا قال نعم كان من الازدو ما يشك انه عن الابدال اهل الموصل يزعمون انه يمشى على الماء و ذكر رباح بن الجراح قال بلغ المعافا عن فتح ضيق من حاله فارسل اليه بالف درهم قال فردها عليه و قال بهذا امرنا اما قال «و امر اهلك بالصلوة و اصطر عليها لانستلك رزقا نحن نرزقك و العاقبة للفقوى [سورة طه، آية ١٣٢]. و ذكر محمد بن الوليد قال حدثنى ابو اليمان البصرى و كان شيخا فاضلا و كان يواخى فتحا. قال كنت اصطادا انا و الفتى

السمك على شطّ يلقي كلُّ واحدٍ منا حرّرتَه وَ كان فتح يُصَلِّي وَ قد ألقى حرّرتَه وَ رُبَّمَا اغنى وَ كنت رُبَّمَا استيقظت من نومى وَ هو يصلى فرايتُ رجلاً حسن الوجه ابيض الرأس و اللحية طويلٍ من الرجال يمشى على الماءِ حتّى عبر اليه من ناحية لم يبيل ثوبه فاعتنقه وَ جالس معه ثم رجع يمشى على فقمتُ اليه فقلتُ يا ابا محمد لقد رايت عجباً من هذا الشيخ قال: قال يا ابا اليمان قُم رأيته قلتُ قد رايتُه من هذا قال هذا الخضرُ قال يا ابا اليمان بالحرمة الأ تُحدّث بهذا ما احببت فانى اتخوف الفتنة في ذاك قال ابا اليمان فما حدّثت به حتى مات.

و ذكر محمد بن الهيثم قال اعتلّ معروف الكرخي فدخلت اليه فلما قمتُ قال لى القى ابا نصر بشر وسلّم عليه و قلّ له يجيئنى فجئت اليه و قلتُ انّ معروفاً يسلم عليك و يقول تجيئنى فقال بشر انا القاه قبل الغداه ان شاء الله قال. قلتُ فى نفسى اصحبه أنظر ما يجرى بينهم قال. فصليتُ فى مسجد مغلق على باب بشر و قال فصليتُ الظهرَ و العصرَ و المغربَ و العشاء فلم يذهب قال قال و شدو الدرّياتِ و السمرّياتِ فى الدجلة و خرجتِ الحراسُ فبقيتُ فى المسجد فلما ذهب من الليل بعضه خرج معهُ فصلّى حصير للصلوة فنزل الى الدجلة و جلعتُ أنظر حتى مشى على الماءِ و صار من الجانب الآخر قال فجلّس فذهب عني النوم قال فلما كان عند السحر اقبل و هو يمشى على الماءِ فلما خرج رميتُ بنفسى فقال لى من انت فتعلقتُ برجله و قلتُ نشدتك بالله الا دعوت الله لى قال فانا افعل ولكن نشدتك الا تعلم بهذا احداً حتى اموت. قلتُ و شاهدتُ له انى اكنتم ذلك فدعا لى و دخل الدار و كنتُ هكذا و كما قال. و اعلم و فقك الله انه لما تغير القوم عن استعمال ما علموا اوقعت المباينة و الا كان العلماء على صفاتنا و الفقهاء على احوالنا حتى قيل انه سئل الحسن بن ابي الحسن البصرى رحمة الله عليه فاجاب فقال السائل ان الفقهاء يخالفونك فقال تربت يداك و هل رأيت فقيها قط انما الفقيه الزاهد فى الدنيا الراغب فى الآخرة فهذا القول من الحسن يداعلى ان القوم هم الذين

وَصَفَّهُمْ وَ عَرَفُوا بِذَلِكَ قَدِيمًا وَ حَدِيثًا إِلَى أَنْ حَدَّثَ فِي الْقَوْمِ مِنَ الدُّخُولِ إِلَى السَّلَاطِينِ وَ قَبُولِ صَلَاتِهِمْ وَ جَوَائِزِهِمْ وَ سَاعِدُوهُمْ عَلَى مَا كَانُوا عَلَيْهِ فَأَقْرَقَتِ الْحَالُ بَيْنَهُمْ وَ عَرَفُوا الْمُتَحَقِّقِينَ مِنَ الْمُتَمَوِّلِينَ وَ الْآخِذِينَ مِنَ التَّارِكِينَ وَ الرَّاهِدِينَ مِنَ الرَّاعِبِينَ فَلَمَّا انْقَطَعَتِ الْعُلَمَاءُ مِنَ الْمَعَامَلَاتِ وَ رَكَنُوا إِلَى التَّأْوِيلَاتِ كَمَا حَلَّ بِنَا بِمَثَلِ مَا حَلَّ بِهِمْ مِنَ الْبَلَاءِ كَانَ الْفَرِيقَانِ إِذَا صَحَّ أَحْوَالُهُمْ كَتَبْنَا رَجَحَ بِأَفْعَالِنَا عَلَيْهِمْ وَ عَلَى أَحْوَالِ مُخْتَلِفَةٍ عِنْدَ وُجُودِ الْبَلَاءِ فَلَقَدْ حَدَّثَنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ كَثِيرِ الْمَصْبِيِّ قَالَ اشْتَدَّ بَفَتْحِ الْمُوصَلِيِّ ذَاتَ يَوْمِ الصَّدَاعِ قَالَ فَأَقْبَلَ يَقُولُ لَكَ الْحَمْدُ مِثْلَى تَبْتَلِيهِ بِبَلَاءِ الْأَنْبِيَاءِ لِأَصْلَيْنِ لَكَ الْيَوْمِ بِخَمْسِ مِائَةِ رَكْعَةٍ فَلَمْ تَوْجِدْ مِثْلَ هَذِهِ لِلْأَحْوَالِ إِلَّا لِلصُّوفِيَةِ وَ مَا عَرَفَ طُرُقَاتِ الْحَقِّ إِلَّا لَدَيْهِمْ وَ فِيهِمْ وَ لَقَدْ حَدَّثَ أَبُو الْحَسَنِ الدَّرَاجِ الصُّوفِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ كُنْتُ أَحَجَّ فِيصَحْبِي جَمَاعَةً فَكُنْتُ أَحْتَاجُ إِلَى الْقِيَامِ مَعَهُمْ وَ الْإِسْتِغَالِ بِهِمْ قَالَ فَذَهَبْتُ سَنَةَ مِنَ السَّنِينَ وَ خَرَجْتُ إِلَى الْقَادِسِيَّةِ فَدَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا بِرَجُلٍ فِي الْمِحْرَابِ مَجْدُومٌ عَلَيْهِ مِنَ الْبَلَاءِ شَيْءٌ عَظِيمٌ قَالَ فَلَمَّا رَأَى سَلَّمَ عَلَيَّ وَ قَالَ يَا أبا الْحَسَنِ عَزَمْتُ الْحَجَّ قَالَ:

فَقُلْتُ نَعَمْ عَلَى غِيظِ مَنِّي عَلَيْهِ وَ كِرَاهِيَّةٍ لَهُ قَالَ فَقَالَ لِي فَالضُّحْبَةُ قَالَ قُلْتُ فِي نَفْسِي أَنَا هَرَبْتُ مِنَ الْأَصْحَاءِ أَقَعُ فِي يَدِي مَجْدُومٌ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ لِي أَفْعَلُ فَقُلْتُ وَ اللَّهُ لَا أَفْعَلُ فَقَالَ لِي يَا أبا الْحَسَنِ يَصْنَعُ اللَّهُ لِلضَّعِيفِ حَتَّى يَتَعَجَّبَ مِنْهُ الْقَوِيُّ فَقُلْتُ نَعَمْ عَلَى الْإِنْكَارِ عَلَيْهِ. قَالَ فَتَرَكْتَهُ فَلَمَّا صَلَّيْتُ الْعَصْرَ مَشَيْتُ إِلَى النَّاحِيَةِ الْمَغِيبَةِ فَبَلَغْتُ بِالْغَدِ ضُحُوَّةً فَلَمَّا دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ إِذَا أَنَا بِالشَّيْخِ فَسَلَّمَ عَلَيَّ وَ قَالَ لِي يَا أبا الْحَسَنِ يَصْنَعُ اللَّهُ لِلضَّعِيفِ حَتَّى يَتَعَجَّبَ الْقَوِيُّ قَالَ فَأَخَذَنِي شَبَهَ الْوَسْوَاسِ فِي أَمْرِهِ قَالَ فَلَمْ أَجْلِسْ وَ حَذَرْتُ إِلَى الْقِرْعَاءِ عَلَى الْعَدُوِّ فَبَلَغْتُ مَعَ الصُّبْحِ فَدَخَلْتُ الْمَسْجِدَ وَ إِذَا أَنَا بِالشَّيْخِ قَاعِدٌ فَقَالَ لِي يَا أبا الْحَسَنِ يَصْنَعُ اللَّهُ لِلضَّعِيفِ مَا يَتَعَجَّبُ الْقَوِيُّ قَالَ فَبَادَرْتُ إِلَيْهِ فَوَقَعْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ عَلَى وَجْهِهِ وَ قُلْتُ الْمَعْدِرَةُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكَ

فَقَالَ لِي مَا لَكَ أَخْطَاةٌ فَقَالَ مَا هُوَ؟ قُلْتُ: الصُّحْبَةُ. قَالَ الْيَسَّ حَلَفْتُ وَانَا أَنْكَرُ أَنْ
 أُحْتَشِكَ قَالَ قُلْتُ فَكُونَ أَرَاكَ فِي كُلِّ مَنْزِلٍ فَقَالَ لَكَ ذَاكَ قَالَ فَذَهَبَ مَتَى الْجَوْعُ وَالتَّعَبُ فِي
 كُلِّ مَنْزِلٍ لَيْسَ لِي هِمَّةٌ إِلَّا الدَّخُولُ إِلَى الْمَنْزِلِ فَارَاهُ قَالَ إِلَى أَنْ بَلَغْتَ الْمَدِينَةَ فَعَابَ عَنِّي فَلَمْ
 أَرَهُ قَالَ فَلَمَّا قَدِمْتُ مَكَّةَ حَضَرْتُ عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ الْكِنَانِيِّ وَابِي الْحَسَنِ الْمَزِينِ وَ الطَّبِيقَةَ فَذَكَرْتُ
 ذَلِكَ لَهُمْ فَقَالُوا يَا أَحْمَقُ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَجْذُومُ وَنَحْنُ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ نَرَاهُ قَالَ قُلْتُ قَدْ كَانَ ذَاكَ قَالُوا
 إِنَّ لَقَيْتَهُ فَتَعَلَّقْ بِهِ لَعَلَّنَا نَرَاهُ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ حَتَّى إِذَا خَرَجْنَا إِلَى مَنَا وَ عَرَفَاتِ لَمْ الْقَاهُ فَلَمَّا كَانَ
 يَوْمُ الْجَمْرَةِ رَمَيْتُ بِالْجَمْرَاتِ فَجَذِبَنِي إِنْسَانٌ وَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ السَّلَامُ عَلَيْكَ قَالَ فَلَمَّا رَأَيْتَهُ
 لِحَقْنِي مِنْ رُؤْيَيْتِهِ فَصَحْتُ فَعَشَى عَلِيٌّ وَ سَقَطَتْ وَ ذَهَبَ عَنِّي قَالَ فَجِئْتُ إِلَى مَسْجِدِ الْخَيْفِ
 فَاخْبَرْتُ أَصْحَابَنَا فَلَمَّا كَانَ لُودَاعِ صَلَّيْتُ خَلْفَ الْمَقَامِ رَكَعَتَيْنِ وَ رَفَعْتُ يَدِي فَإِذَا بِنَسَانٍ مِنْ
 خَلْفِي جَذِبَنِي فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ عَزُمُكَ أَنْ تَصْبِحَ قُلْتُ لَا قُلْتُ اسْئَلُكَ أَنْ تَدْعَ اللَّهَ لِي فَقَالَ
 سَلْ مَا شِئْتَ فَسَأَلْتُ اللَّهَ بِثَلَاثِ دَعَوَاتٍ فَأَمَّنَ عَلَيَّ دُعَايَ فَعَابَ عَنِّي فَلَمْ أَرَهُ فَقِيلَ لِي سَلْهُ عَنْ
 الْأَدْعِيَةِ فَسَأَلْتُهُ فَبَكَ فَقَالَ أَمَّا أَحَدُهَا فَقُلْتُ يَا رَبِّ حَبِّبْ إِلَيَّ الْفَقْرَ فَلَيْسَ فِي الدُّنْيَا شَيْءٌ أَحَبُّ
 إِلَيَّ مِنْهَا وَ الثَّانِي قُلْتُ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلَنِي مِنْ أَيْبَتِ لَيْلَةٍ وَ لِي شَيْءٌ آدَّخِرُهُ بَعْدَ فَنَانَا مِنْذُ كَذِي سَنَةِ
 مَالِي شَيْءٌ آدَّخِرُهُ وَ الثَّلَاثُ قُلْتُ اللَّهُمَّ إِذَا أذِنْتَ لِأَوْلِيَائِكَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَيْكَ فَاجْعَلْنِي مِنْهُمْ وَ
 أَنَا أَرْجُوا ذَلِكَ أَنْ شَاءَ اللَّهُ أَوْ كَمَا قَالَ وَ هَذَا بَعْضُ صِفَاتِ الْقَوْمِ عَلَى الْإِخْتِصَارِ دُونَ الْإِكْتِثَارِ
 وَ اللَّهُ الْمُنَّةُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.